

سازه‌انگاری الکساندر ونت:

امتناع از گذار از بن‌بست‌های تئوریک روابط بین‌الملل و دستیابی به راهی میانه

فرهاد دانش‌نیا*

چکیده

الکساندر ونت متفکر اصلی نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل محسوب می‌شود. دغدغه او ایجاد راهی میانه یا پلی بین دو جریان اصلی مناظره کنونی حاکم بر روابط بین‌الملل، یعنی خردگرایی و انعکاس‌گرایی است. مقاله حاضر، ضمن ارائه تصویری مختصر از نظریه سازه‌انگاری ونت، چگونگی برآمدن این رویافت و کاستی‌های مفهومی و تجربی آن را برای دستیابی به راهی میانه یا نظریه جدید در روابط بین‌الملل واکاوی می‌کند. در این مقاله نشان داده می‌شود که چگونه پوشش فکری ونت به تقویت جایگاه فرهنگ و هویت و چگونگی تأثیرگذاری این مؤلفه‌ها در منافع و رفتار بازیگران انجامیده است. با این حال کاستی‌های سامان فکری - فلسفی ونت از نظر فقدان توانمندی در ارائه دستور کاری تحقیقاتی و گزاره‌های قابل ارزیابی علمی، گذار از دوگانگی ماتریالیسم/ایدئالیسم، و دستیابی به راهی میانه در فرایند نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل را با امتناع مواجه می‌کند. نقد و بررسی آرای ونت در مقاله حاضر با تمرکز بر اثر اصلی وی، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، صورت می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: سازه‌انگاری، الکساندر ونت، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، برنامه تحقیقاتی، راه میانه.

۱. مقدمه

از زمان شکل‌گیری سیاست بین‌الملل، به‌مثابه حوزه‌ای مطالعاتی (field of study)، همه

* دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه رازی کرمانشاه و عضو گروه پژوهشی مطالعات سیاسی اقتصادی عراق،

f.dnshnn@razi.ac.ir/ fdaneshnia@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۲

پژوهش‌های نظری و فرانظری به‌دنبال یافتن پاسخ این پرسش‌ها بوده‌اند که: سیاست بین‌الملل چیست، چه موضوعات مطالعاتی را در بر می‌گیرد، و با چه متدهایی و چگونه باید آن را تبیین کرد؟ ناتوانی در ترسیم دقیق مرزهای این حوزه و پاسخ به پرسش‌های یادشده وضعیت متناقض و مناظرات بعضاً پارادوکسیکالی را ایجاد کرده که به پیچیدگی این حوزه منجر شده است. برایندهایی این مناظرات شکل‌گیری دو جریان فکری متعارض در روابط بین‌الملل کنونی است. از یک سو، اعتقاد بر این است که موضوع و شیوه مطالعه سیاست بین‌الملل مشخص و دقیق است و از روش‌های معینی پیروی می‌کند و برعکس در دیگر سو اندیشمندانی قرار دارند که حتی موجودیت سیاست و روابط بین‌الملل را، به‌مثابه حوزه‌ای مطالعاتی و بالتبع اطلاق موضوع و رویکردهای خاص به آن، زیر سؤال می‌برند. این دو جریان یا پارادایم در روابط بین‌الملل در قالب مناظره سوم و یا به‌تعبیری دیگر، مناظره چهارم با عنوان پارادایم خردگرایی در مقابل پارادایم انعکاس‌گرایی قرار می‌گیرند.^۱

سازه‌انگاری^۲ (constructivism)، به‌ویژه شاخه ونتی آن، از جمله ره‌یافت‌های متأخر در عرصه علوم اجتماعی و تحلیل پدیده‌ها و فرایندهای سیاسی است که در جهت پیوند قابلیت‌ها و توانایی‌های دو پارادایم متعارض خردگرایی و انعکاس‌گرایی حرکت می‌کند. ادعای این نظریه، به‌ویژه متفکر اصلی آن الکساندر ونت (A. Wendt)، برطرف کردن کاستی‌های دو پارادایم یادشده و قاعده‌مند کردن دانش روابط بین‌الملل در چهارچوب دست‌یابی به یک نظریه کلان‌نویین است. دغدغه مقاله حاضر معرفی انتقادی مبانی فکری ونت و ارزیابی سنجشی - نقدی امکان یا امتناع شکل‌گیری یک نظریه جدید در روابط بین‌الملل بر اساس مفصل‌بندی ارائه‌شده از سوی او، به‌ویژه در کتاب معروف نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، است. دو راه برای درک و شناخت درست نظریه سازه‌انگاری ونت وجود دارد: نخست، بررسی موارد اختلاف دیدگاه‌های وی با ره‌یافت‌های رقیب که در این‌جا می‌توان به وجوه اشتراک و اختلاف سازه‌انگاری با نظریات موجود در دو پارادایم خردگرایی و انعکاس‌گرایی پرداخت و دوم، بررسی مبانی فرانظری هستی‌شناسی (ontology)، معرفت‌شناسی (epistemology)، و روش‌شناسی (methodology) ونت و بیان نقاط قوت و ضعف رویکرد وی از منظر درون‌ساختاری.

در تحقیق حاضر از شیوه دوم برای واکاوی دستاوردهای سازه‌انگاری ونت در فرایند نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل و کاستی مفهومی و تجربی پویش فکری وی استفاده شده که هدف از آن پیش‌گرفتن راهی جدید، و رای مناظره خردگرایان و انعکاس‌گرایان، بوده است. از این رو، پرسش‌هایی که پژوهش حاضر را راهبری می‌کنند

عبارت‌اند از: سازه‌انگاری ونت چه تحولی را در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل ایجاد کرده است؟ تا چه اندازه ونت توانسته به یک نظریه کلان و مسیر جدید در فهم پدیده‌های بین‌المللی دست یابد؟ چه چالش‌هایی برای برون‌رفت از بن‌بست‌های نظری موجود در دو جریان خردگرایی و انعکاس‌گرایی فراروی ونت قرار دارد؟ موفقیت‌ها و ناکامی‌های نظریه سازه‌انگاری ونت در دست‌یابی به راهی میانه، و رای مناظره کنونی روابط بین‌الملل، کدام‌هاست؟

۲. خاستگاه فکری الکساندر ونت

چند عامل به ظهور و گسترش دامنه سازه‌انگاری، به‌ویژه شق ونتی آن در روابط بین‌الملل، از دهه ۱۹۹۰ شتاب بخشیده است: نخست این‌که، خردگرایان برجسته در این مقطع سعی می‌کردند در پاسخ به چالش‌های فرانظری، که نظریه‌پردازان انتقادی بر ضد آن‌ها مطرح کرده بودند، مجدداً تحلیلی محتوایی را از روابط بین‌الملل ارائه دهند و با آن‌که نظریه‌پردازان انتقادی انگیزه‌های و رای این تلاش‌ها را محکوم می‌کردند، اما سازه‌انگاران فرصت را مغتنم شمردند و تلاش کردند تا قدرت بازپژوهی چشم‌اندازهای غیرفردگرایانه را نشان دهند و در عین حال، خردگرایان را متوجه نقطه‌ضعف‌های خود کنند. دوم این‌که، پایان مسالمت‌آمیز جنگ سرد قدرت مفهوم‌سازی و تبیین‌گری نواقع‌گراها و نولیبرال‌ها را در هم شکست. به‌طوری‌که هیچ‌کدام از نظریه‌های یادشده تحولات فراگیری را که به برچیده شدن نظم جهانی دوقطبی و شکل‌گیری گفتمانی جدید انجامید، پیش‌بینی نکرده بودند و اساساً توان درک درست آن را نیز نداشتند. سوم این‌که، تحولات جهانی از دهه ۱۹۹۰ از یک سو آستن پویایی‌های جدیدی مثل تعدد بازیگران غیردولتی، مسائل زیست‌محیطی، حقوق بشر، تروریسم، و مانند آن بود که مغایر انتظارات دولت‌محورانه و سخت‌افزاری خردگرایان بود و پارادایم انتقادی نیز برنامه تحقیقاتی منسجمی را برای مفهوم‌سازی این دگردیسی‌ها ارائه نمی‌کرد و از سوی دیگر، باعث غلبه این تمایل شده بود که موضوعات قدیمی مانند مسئله کنترل سلاح‌های کشتار جمعی، نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل، و پیامدهای آنارشی باید از منظری جدید و متفاوت از آن‌چه مدت‌ها این نظریات با عینک خود به آن‌ها می‌نگریستند مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. این منظر جدید به معنای فاصله گرفتن گروهی از دانش‌پژوهان از نقدهای فرانظری و فلسفی صرف و تبیین عمل‌گرایانه و مبتنی بر نگرش جامعه‌شناختی تحولات مذکور بود.

بسیاری از دانش‌پژوهان جریان اصلی (main stream)، که از شکست‌های تحلیلی نظریه‌های خردگرا (rationalist) سرخورده شده بودند، شور و شوقی برای پذیرش چشم‌انداز سازه‌انگاران از خود نشان دادند و آن را از حاشیه‌ی مناظره‌ی نظری به متن جریان اصلی منتقل کردند و این فرایند به پیش‌برد و گسترش دامنه‌ی چشم‌انداز جدید کمک کرد. الکساندر ونت، پژوهشگر برجسته‌ی سازه‌انگاری، از مهم‌ترین این نظریه‌پردازان است که خود تا آن مقطع در چهارچوب نواقح‌گرایی به مناسبات اجتماعی و روابط بین‌الملل می‌نگریست. در واقع وی یکی از کسانی بود که الزامات نظری مسئله‌ی تغییر و تحول حاصل از پایان جنگ سرد را به‌خوبی درک کرد. رخداد مزبور نشان داد که بر خلاف مبانی فکری والتز (K. N. Waltz) در نظریه‌ی نواقح‌گرایی، هیچ چیز ذاتی و طبیعی در سیاست بین‌الملل وجود ندارد و چشم‌انداز نوینی برای مفهوم‌سازی تحولات نوظهور، و رای متافیزیک حاکم بر واقع‌گرایی، لازم است. ونت از جمله نظریه‌پردازانی است که از این زمان؛ یعنی اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و مصادف با پایان جنگ سرد تاکنون در جهت نقد و بازتعریف مفاهیم اصلی و بنیان‌های نظریه‌ی واقع‌گرایی و در پیش گرفتن راهی نوین به‌منظور فهم پدیده‌های سیاست بین‌الملل گام برداشته است. در واقع می‌توان ادعا کرد کاری که والتز در دهه‌های قبل برای بازسازی واقع‌گرایی در قالب نظریه‌ی سیاست بین‌الملل (theory of international politics) خود انجام داده بود، به دغدغه‌ی ونت در بازصورت‌بندی نظریه‌ی مذکور، در قالب نظریه‌ی اجتماعی سیاست بین‌الملل (social theory of international politics)، تبدیل شد. تلاش ونت برای ارائه‌ی راه‌یافتی نوین در این حوزه حتی در عنوان کتاب وی نیز انعکاس یافته است. به‌طوری که وی با دست‌کاری عنوان کتاب والتز و افزودن قید اجتماعی به آن جدید بودن کار خود را نشان داد.

واقعیت آن است که اگر آثار کسانی نظیر مورگنتا (H. J. Morgenthau) با کتاب سیاست میان‌ملتها (۱۹۴۸)، والتز با کتاب نظریه‌ی سیاست بین‌الملل (۱۹۷۹)، و مورتون کاپلان (M. Kaplan) را با کتاب سیستم‌ها و فرایندها در سیاست بین‌الملل (۱۹۵۷) به‌عنوان گام‌هایی اساسی و بلند در جهت ترسیم مرزهای دانش سیاست بین‌الملل و بنا نهادن رشته‌ی روابط بین‌الملل تلقی کنیم؛ تلاش فکری ونت در تدوین کتاب نظریه‌ی اجتماعی سیاست بین‌الملل نیز در شمار این کوشش‌ها برای شکل دادن به مرزهای دانش سیاست بین‌الملل و تعریف قواعد و رویه‌های آن قرار می‌گیرد.

از زمان انتشار کتاب ونت تاکنون سمینارها، مطالعات انتقادی، و میزگردهای متعددی در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا پیرامون مفصل‌بندی وی از بازیگران، قواعد بازی، و رویه‌ها و

روندهای غالب سیاست بین‌الملل برگزار شده است که می‌توان به میزگردی در سال ۲۰۰۰ در لس‌آنجلس، سمیناری برای نقد و بررسی کتاب وی در دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه استکهلم، و چند مجموعه مدون از مطالعات انتقادی اشاره کرد که موضع‌گیری‌های متفکران هر دو جریان خردگرا و انعکاس‌گرا را در مواجهه با اثر ونت دربر می‌گیرد. در حالی که برخی اثر وی را در حد کار والتز و احیاناً جانشینی برای آن معرفی کرده‌اند. برخی دیگر استدلال می‌کنند که ونت انقلابی اساسی در روابط بین‌الملل ایجاد نکرده و فقط بر پیچیدگی و ابهام این رشته افزوده است. *مجله مطالعات بین‌المللی* در شماره بیست و شش خود به تبادل آرا و نظریات ونت و منتقدان وی پرداخته است، از جمله دوتی (Doty, 2000) که معتقد است مفهوم‌سازی و تعاریف ونت متناقض و گیج‌کننده است یا کراسنر (Krasner, 2000) که مفروضات بنیادین وی را در سیاست بین‌الملل گم‌راه‌کننده می‌داند. اسمیت (Smith, 2000) نیز معتقد است که مبانی فرانظری ونت متناقض است و کوهن (Keohane, 2000) و آلکر (Alker, 2000) هم پرسش‌های بنیادین و تئوریک وی را بی‌ربط می‌دانند (← *Review of International Studies*, Vol. 26, No. 1). کراتوچویل نیز در اثر دیگری رویکرد ونت را منسوخ و کهنه دانسته است (Kratochwil, 2006).

صرف نظر از تعریف و تمجید و احیاناً موضع‌گیری‌های انتقادی درباره کار ونت، نمی‌توان انکار کرد که جایگاه و اهمیت برخی از مباحث در ادبیات نظری روابط بین‌الملل، با تأثیر از مبانی فکری وی در کتاب *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، تقویت شده است. مهم‌ترین این بحث‌ها دغدغه بسیاری از نظریه‌پردازان درباره این پرسش فرانظری است که: چه عوامل و شرایطی به یک نظریه خوب شکل می‌دهد و باعث اقبال به آن می‌شود؟ هم‌چنین با تدوین کتاب ونت، زمینه مساعدتر و ضرورت جدی‌تری برای توجه به دیگر حوزه‌های علم و پیوند روابط بین‌الملل با آن‌ها از جمله جامعه‌شناسی، فلسفه زبان، و پدیدارشناسی فراهم شد. به عبارت دیگر، ارجاعات گسترده ونت در کتاب خود و هم‌چنین استناد به آثار متعددی در حوزه‌های دیگر، از جمله فلسفه و جامعه‌شناسی، برای پردازش ایده‌های خود نشان می‌دهد که اساساً بدون اتخاذ رویکرد میان‌رشته‌ای، امکان حل و فصل بن‌بست‌های موجود در حوزه نظری روابط بین‌الملل و ارائه فهم دقیق و پیچیده‌تری از موضوعات و رخداد‌های این حوزه وجود ندارد. با این حال، این پرسش که ونت تا چه اندازه توانسته است مقدمات گذار از بن‌بست‌های تئوریک روابط بین‌الملل و دستیابی به رهیافتی نوین را در کتاب *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل* فراهم آورد؟ دغدغه‌ای است که مقاله حاضر در حد توان به ارزیابی آن می‌پردازد.

ونت آثار گوناگونی دارد که تطور و تکامل فکری وی را منعکس می‌کنند. کتاب *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل* مهم‌ترین اثر وی و حاوی دیدگاه‌های جدی این نویسنده است. قبل از نگارش این کتاب مقالات مهمی نیز از ونت منتشر شده است که مقاله «مشکل ساختار/ کارگزار در روابط بین‌الملل» از آن جمله است. هرچند وی در این مقاله حرفی از سازه‌نگاری به میان نیاورده است، اما با تأکید بر رئالیسم علمی و اتخاذ موضع انتقادی در مقابل رویکرد واقع‌گرایی و نظریه نظام جهانی تلاش کرده است تا ره‌یافت سومی را در تعامل ساختار و عامل معرفی کند (Wendt, 1987). از دیگر آثار ونت، قبل از نگارش کتاب معروف خود و شاید مهم‌ترین آن‌ها، می‌توان به مقاله معروف «آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌فهمند» اشاره کرد که در سال ۱۹۹۲ منتشر شد. در این مقاله ونت به فرهنگ‌های متفاوت آنارشی؛ یعنی نوع هابزی، لاکبی، و کانتی در سیاست بین‌الملل و نیز به معنایی که دولت‌ها از این مقوله درک و در کنش خود آن را بازتولید می‌کنند می‌پردازد (Wendt, 1992).

سازه‌نگاری ونت بر بستر مکاتب مختلفی در حوزه فلسفه علم، پدیدارشناسی، جامعه‌شناسی، و مکتب کنش متقابل نمادین قرار گرفته است. بررسی چگونگی استفاده ونت از این آرا و مکاتب و نسبت استدلال‌های وی با هر کدام از آن‌ها موضوع بحثی جداگانه است.^۳ نکته دیگر این‌که، کاربرد اصطلاح سازه‌نگاری محدود به ونت نیست و با وی نیز آغاز نمی‌شود. کسانی چون روی باسکار (R. Bhaskar) در حوزه فلسفه علم، اونا (N. Onuf)، راگی (J. G. Ruggie)، و کراتوچویل در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل و در طرح مقوله رژیم‌ها و تأکید بر قواعد و هنجارها در شکل دادن به رفتار دولت‌ها رویکردی سازه‌نگارانه داشته‌اند. اما در مجموع، الکساندر ونت اولین کسی است که در چهارچوب این ره‌یافت خود را سازه‌نگار تلقی می‌کند و با نگارش کتاب *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، در صدد دستیابی به یک نظریه کلان در حوزه روابط بین‌الملل برمی‌آید. سازه‌نگاری شاخه‌های مختلفی دارد و دسته‌بندی‌های متفاوتی درباره نظریه‌پردازان این چهارچوب و این‌که چه کسانی در قالب آن جای می‌گیرند به عمل آمده است. سیسیلیا لینچ (Cecilia Lynch) معتقد است در ساخت‌گرایی دو گرایش وجود دارد: مدرنیست‌ها و گرایش تفسیری. جان راگی نیز سازه‌نگاری را به سه دسته تقسیم می‌کند. نخستین گرایش از نظر وی سازه‌نگاری نوکلاسیک است که ملهم از سنت جامعه‌شناسی دورکهایم (E. Durkheim) و وبر (M. Weber) است. این گروه از سازه‌نگاران رویکرد معرفت‌شناسی را با عمل‌گرایی پیوند داده‌اند. یعنی تلاش می‌کنند که در عین تعهد به علوم

اجتماعی، ابزارهای لازم را برای فهم معانی بین‌الذهانی بیابند. راگی خود و کسانی چون نیکلاس اوناپ، امانوئل آدلر (E. Adler)، و پیتر کاتزنشتاین (P. Katzenstein) را جزو این دسته می‌داند. گرایش دوم سازه‌انگاران از نظر راگی، پست‌مدرن‌ها هستند که از نیچه الهام می‌گیرند. در روابط بین‌الملل می‌توان ریچارد اشلی (R. Ashley)، جیمز دردریان (J. Der Derian)، دیوید کمبل (D. Campbell)، آر. بی. جی. واکر (R. B. J. Walker)، و فمینیست معروف اسپایک پیترسون (S. Peterson) را در این دسته قرار داد. این گروه در کل مبانی و مفروضات نظریات مدرن را نمی‌پذیرند و اعتقادی به علوم اجتماعی ندارند. راگی سازه‌انگاران چون ونت و دیوید دسلر (D. Dessler) را در دسته سوم این طبقه‌بندی قرار می‌دهد (رنگر، ۱۳۸۲: ۱۶۰).

در طبقه‌بندی‌ای دیگر، سازه‌انگاران به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱. سازه‌انگاران سیستمیک، که هویت دولت را حاصل ساختارهای معرفتی کلان اجتماعی در نظام بین‌الملل می‌دانند. از نظر آن‌ها هویت دولت یک برساخته اجتماعی است که در تعامل بازیگران در نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد و هنجارها، رویه‌ها، و ساختارهای معرفتی نقش متغیر مستقل را در ساخت این هویت‌سازی بازی می‌کنند. مهم‌ترین نظریه‌پرداز این شاخه الکساندر ونت است؛ ۲. سازه‌انگاران سطح واحد که چگونگی تأثیر قواعد و منابع داخلی را در شکل‌گیری کنش دولت و هویت دولت‌ها بررسی می‌کنند. کاتزنشتاین و تد هاف (T. Hopf) در این دسته قرار می‌گیرند؛ و ۳. سازه‌انگاران کل‌گرا که راگی و کراتوچویل از آن جمله‌اند. این دسته به هر دو سطح داخلی و سیستمیک هنجارها و قواعد در شکل‌دهی به هویت و رفتار دولت‌ها توجه دارند.

۳. مبانی فرانظری سازه‌انگاری ونت

۱.۳ هستی‌شناسی ونت

همان‌طور که ذکر شد، سازه‌انگاری شاخه‌های مختلفی دارد. فصل مشترک طیف‌های مختلف سازه‌انگاری در این است که همه آن‌ها دست‌کم نقش انگاره‌های (ideas) مشترک را در کنار نیروهای مادی در تحلیل خود لحاظ می‌کنند. اما ونت فراتر از این می‌رود و ادعای نظریه واقع‌گرایی را، مبنی بر این‌که آناشری دولت‌ها را به سمت امنیت و سیاست قدرت سوق می‌دهد، زیر سؤال می‌برد. به نظر ونت پاشنه آشیل مدل صریح والتز، در خصوص سیاست بین‌الملل و تبیین آن بر حسب آناشری و توزیع قدرت (distribution of power)، عبارت

است از فقدان توجه به مقوله توزیع علایق و منافع (distribution of interests). در واقع، ونت توزیع علایق و منافع را مهم‌تر از توزیع قدرت و آنارشی مورد نظر والتز می‌داند. از نظر ونت، مسالمت‌آمیز یا منازعه‌آمیز بودن سیستم برآیند آنارشی نیست، بلکه ناشی از فرهنگ مشترکی است که از طریق کردارهای گفتمانی اجتماعی شکل می‌گیرد. در واقع به‌لحاظ هستی‌شناسی، ونت بر آن است تا نشان دهد بر خلاف تعبیر واقع‌گراها، آنارشی منطق خاصی ندارد و بر حسب تعهد و تعلق خاطر دولت‌ها به طیفی از هنجارها و قواعد است که شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، آنچه که دولت‌ها می‌خواهند و در کردارهای خود به‌دنبال آن هستند به آنارشی در اشکال مختلف هابزی، لاکي، یا کانتی آن شکل می‌دهد (Wendt, 1999: 50). سیستم متشکل از دولت‌های طرف‌دار وضع موجود متفاوت از سیستم دولت‌های تجدیدنظرطلب و تغییرخواه و در نتیجه برآیند آن نیز صورت‌های مختلفی از آنارشی است (ibid: 250). لذا از نظر ونت ساختار آمره‌ای، که به‌شکل ذاتی و از قبل رفتار دولت‌ها را هدایت و کانالیزه کند، وجود ندارد. آنچه ونت به کار والتز اضافه می‌کند این است که دولت‌ها، در شرایط فقدان ساختارهای آمره تعیین‌کننده رفتار، می‌توانند در چهارچوب فرآیند تعامل نمادین هویت‌های خود را بسازند. لذا از نظر وی، دوستی و دشمنی در روابط دولت‌ها و برای آن‌ها امری ذاتی و پیش‌ساخته نیست، بلکه در فرآیند است که شکل می‌گیرد.

توزیع علایق نقش ساختارهای معرفتی را دارند که زمینه و بستر ساختارهای مادی را فراهم می‌کنند. از نظر ونت این علایق صرفاً برآیند سیستم نیستند، بلکه باورهای اجتماعی‌شده‌ای هستند که ضمن تأثیرگذاری در تعیین اهداف قابل پی‌گیری، فرآیند شکل‌گیری منافع واقعی دولت‌ها را نیز رقم می‌زنند. بنابراین گرچه دولت‌ها به‌منزله موجوداتی خودسازمان‌بخش نیازهای معینی نظیر بقا، احترام به نفس، و خودمختاری دارند، اما این برآیند رویه‌ها و کردارهای اجتماعی است که چگونگی تبلور این نیازها را برای هر بازیگر تعیین می‌کند.

مفصل‌بندی ونت یک هستی‌شناسی مبتنی بر سازه‌انگاری اجتماعی از سیاست بین‌الملل است. اجتماعی است زیرا کنش‌گران نهایتاً در چهارچوب انگاره‌ها و ایده‌های جمعی با یک‌دیگر تعامل برقرار می‌کنند و سازه‌انگارانه است زیرا این فرآیند به تعریف دولت‌ها از این‌که کیستند و چیستند کمک می‌کند (Wendt, 1999: 372).

واقعیت آن است که بخشی از عناصر اصلی سیستم در نظریه واقع‌گرایی هم‌چنان در نظریه سازه‌انگاری ونت نیز وجود دارد. در سامان فکری ونت دولت‌ها عناصر اصلی

سیستم هستند، اگرچه وی آن‌ها را بازیگرانی معناگرا یا نیت‌محور تلقی می‌کند. از نظر وی، سیستم کماکان آنارشیک تلقی می‌شود و ساختار آن بر حسب روابط فرهنگی و نه صرفاً مادی بین بازیگران تعریف می‌شود. فرهنگ نظام بین‌الملل نیز دست کم سه شق هابزی، لاکِی، و کانتی به خود می‌گیرد که به تناسب تلقی دولت‌ها از یک‌دیگر به‌مثابه دشمن (آنارشی هابزی)، رقیب (آنارشی لاکِی)، و دوست (آنارشی کانتی) تکوین می‌یابد. مفهوم «فرهنگ آنارشی» از گزاره‌های اصلی در تحلیل ونت برای بازصورت‌بندی نظریه واقع‌گرایی والتز است. از نظر ونت، سه فرهنگ آنارشی قابل تشخیص از یک‌دیگر وجود دارد که، با نوعی ترتب زمانی، مشخصه روابط بین‌الملل در طی قرون گذشته تاکنون به‌شمار می‌روند (ibid: 260-270).

هر فرهنگ بر ایند ایفای نقش خاص دولت‌ها در قبال یک‌دیگر است که در چهارچوب هنجارهای رفتاری معینی صورت می‌گیرد. به‌نظر ونت، فرهنگ هابزی تا قرن هفدهم میلادی بر سیستم بین‌المللی حکم‌فرما بود و دولت‌ها در قالب آن یک‌دیگر را دشمن (enemy) تلقی می‌کردند. در این فرهنگ، «دیگری» (other) خصمی تلقی می‌شود که یک دولت باید به هر شکل ممکن خود را در مقابل آن حفظ کند. طبیعی است که در این فرهنگ زور مادی، بدون محدودیت و کاربرد خشونت به معنای واقع‌گرایانه آن، سودمندترین وسیله برای دست‌یابی به بالاترین ارزش یعنی بقاست. به‌نظر ونت، متعاقب تحول و تکامل سیستم، شق دیگری از آنارشی تکوین یافته که شاخصه نظام بین‌الملل مدرن از پیمان و ستفالی به بعد است. ونت این صورت‌بندی را آنارشی لاکِی می‌نامد که بر اساس آن تلقی دولت‌ها از یک‌دیگر به‌مثابه رقیب (rival) است. گرچه زور و خشونت در این‌جا نیز برای تقویت منافع کاربرد دارد، اما به‌نظر ونت دولت‌ها در فرهنگ آنارشی لاکِی از حذف یک‌دیگر خودداری می‌کنند. ونت صورت سوم آنارشی و الگوی تعامل دولت‌ها را آنارشی کانتی می‌داند که به‌نظر وی اخیراً در روابط دولت‌های دموکراتیک حاکم شده است. در این فرهنگ، دولت‌ها به‌عنوان دوست (friend) در قبال یک‌دیگر عمل می‌کنند و از زور برای پیش‌برد اهداف فردی خود استفاده نمی‌کنند، بلکه به‌مثابه یک مجموعه یا تیم در مقابل تهدیدات امنیتی ظاهر می‌شوند (ibid: 260-270).

به‌نظر ونت، هنجارها در هر فرهنگ در سطح خاصی بین همگان مشترک هستند و در سه سطح یا درجه درونی شده‌اند: در سطح اول، که با مفروضات واقع‌گرایی نیز سازگار است، دنباله‌روی از هنجارها بر ایند اعمال زور و قدرت هژمون است؛ در سطح دوم و متناسب با مبانی نولیبرال‌ها، تعهد به هنجارها ناشی از مشروعیت و منافع حاصل از

آن‌هاست؛ و در سطح سوم، که رویکرد سازه‌انگاران را به نمایش می‌گذارد، هنجارها اساساً شکل‌دهندهٔ منافع و هویت بازیگران هستند. از نظر ونت، بالاترین درجهٔ همکاری نیز در سطح اخیر از درونی‌سازی هنجارها در میان دولت‌ها اتفاق می‌افتد که مختص حاکم شدن فرهنگ آنارشی کانتی در سیستم بین‌الملل است. لذا پاسخ به این پرسش که چرا دولت‌ها به‌شکل تضادآمیز و یا احیاناً همکاری‌جویانه در قبال یک‌دیگر رفتار می‌کنند و یک‌دیگر را دشمن، رقیب، یا دوست تلقی می‌کنند؟ نیز برگرفته از کردارهای اجتماعی است که به‌واسطهٔ آن به تعریف خود و دیگری می‌پردازند (ibid: 370-396). بر این اساس است که ونت ادعا می‌کند: آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌فهمند. با آن‌که ونت گذار از فرهنگ هابزی به کانتی را جبرگرایانه و اجتناب‌ناپذیر تلقی نمی‌کند، اما به‌نظر وی فرایند مستمر تاریخی نشان‌دهندهٔ شکل‌گیری و گسترش هویت‌های جمعی مبتنی بر فرهنگ کانتی در سیستم بین‌الملل است.

۲.۳ معرفت‌شناسی ونت

مقولهٔ معرفت‌شناسی بعد دیگری از مباحث فرانظری در سامان فکری ونت است. معرفت‌شناسی یعنی این‌که ما چگونه نسبت به چیزی که می‌دانیم آگاهی پیدا می‌کنیم؟ (Hay, 2002: 63). در تاریخ فلسفهٔ علم دیدگاه‌های متفاوتی در این خصوص شکل گرفته است که می‌توان آن‌ها را در دو دستهٔ کلی طبقه‌بندی کرد: علم‌گرایان یا کسانی که قائل به شناخت و معتقد به وجود واقعیت مستقل از سوژهٔ شناسا هستند و نسبی‌گرایان که منکر امکان حصول به معرفت علمی‌اند. علم‌گرایان، خود به دو نحلهٔ اصلی تقسیم می‌شوند: خردگرایان (rationalists) و تجربه‌گرایان (empiricists). خردگرایان بر توان خرد انسان در فهم واقعیت تأکید دارند و تجربه‌گرایان شناخت معتبر را فقط شناخت تجربی مبتنی بر مشاهده می‌دانند (Schmidt, 2002: 6-16).

سازه‌انگاری را باید جریان سومی دانست که در حوزهٔ معرفت‌شناسی نیز داعیه‌هایی دارد. واقعیت آن است که بازی دو جریان خردگرا و سازه‌انگار، به‌ویژه در قالب شاخهٔ ونتی آن در حوزهٔ شناخت‌شناسی، یک بازی با حاصل جمع صفر نیست. البته با وجود اتفاق نظر همهٔ طیف‌های سازه‌انگاری دربارهٔ این‌که خردگرایی به‌لحاظ هستی‌شناسی به ساخت اجتماعی واقعیات بین‌المللی توجه ندارد، این انسجام در حوزهٔ معرفت‌شناسی وجود ندارد. بدین ترتیب، در حالی که عده‌ای پارادایم خردگرایی را در بعد معرفت‌شناسی به چالش می‌کشند، طیف دیگر امکان حصول به علم و دانش را در چهارچوب «زمان و مکان»

(time and context) رد نمی‌کند و چه بسا سازه‌انگاری نوعی زمینه‌گرایی^۵ معرفت‌شناسانه را در دستور کار قرار می‌دهد.

در میان سازه‌انگاران ونت، به لحاظ معرفت‌شناسی، بیش از همه به جریان اصلی یا خردگرایی نزدیک است (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۳۳۶). از این رو بیش‌تر از دیگر سازه‌انگاران در معرض انتقاد قرار می‌گیرد. وی معتقد است که از جنبه معرفت‌شناسی تفکیک بین تبیین و تفسیر، به گونه‌ای که اولی جنبه علی داشته باشد و دومی جنبه تکوینی و تفسیری، فایده‌ای ندارد. بنابراین، تبیین هم می‌تواند علی باشد و هم تکوینی. نکته مهم این است که از نظر ونت، این دو نگرش می‌توانند به دو سؤال متفاوت در هر دو حوزه علوم اجتماعی و طبیعی پاسخ بدهند. در تبیین تلاش می‌شود به سؤالات مطرح‌شده درباره چرایی پاسخ داده شود. به عبارت دیگر، علل یک پدیده کشف و استخراج شود. مثلاً چرا یک دولت در یک معادله به گونه‌ای خاص از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد یا الگوی رفتاری خاصی را در سیاست خارجی اتخاذ می‌کند. در حالی که، در تکوین تمرکز بر شرح خصوصیات یک پدیده، چگونگی شکل‌گیری، و امکان‌پذیری آن (why and how) است. از نظر ونت تفاوت علوم اجتماعی و علوم طبیعی در آن است که در علوم اجتماعی، به‌علت ماهیت تکوینی پدیده‌های اجتماعی و نیز وجود معنا در روابط اجتماعی، اهمیت تفسیر برجسته‌تر است و لذا باید غالباً از منظری رابطه‌ای و توصیفی به این پدیده‌ها نگاه شود (Wendt, 1999: 62). با این حال، از نظر وی شرط اعتبار و صدق هر دو دیدگاه، یعنی رویکرد علی و تکوینی، تناظر و تطابق آن‌ها با جهان خارج است. طبیعتاً در این جا ونت هرچه بیش‌تر به اثبات‌گراها و اعتقاد آن‌ها درباره واقعیت عینی جهان خارج نزدیک می‌شود و با آن‌که برای نیفتادن به دام اثبات‌گرایان می‌گوید: تناظر نظریه با جهان خارج به معنای امکان‌آزمودن دقیق آن با مشاهدات تجربی نیست، اما به هر حال نوعی جوهرگرایی و ذات‌گرایی در رویکرد وی نهفته است که در بخش‌های بعدی مقاله به کاستی این رویکرد و تناقضات آن اشاره می‌شود. رابطه بین علت و دلیل از دیگر محورهای مورد توجه در معرفت‌شناسی است. سازه‌انگاران در این خصوص نظر یک‌سانی ندارند. کراتوچویل دلایل را تکوینی می‌داند، اما ونت آن‌ها را هم تکوینی و هم تبیینی تلقی می‌کند. ونت می‌گوید: انسان هم به یک دلیل و هم با یک دلیل کاری را انجام می‌دهد که در صورت اخیر، جنبه تکوینی پیدا می‌کند. در نگاه معرفت‌شناسانه ونت از آن جا که در حیات اجتماعی این معانی هستند که به پدیده‌ها قوام و حیات می‌بخشند، بنابراین باید در تبیین تکوینی به این معانی توجه شود. ونت، با تأثیرپذیری از تقلیل‌پدیدارشناسانه هوسرل (E. Husserl)، معتقد است: فهم‌های مشترک

بنیان تکوین و عینیت یافتن امر اجتماعی را تشکیل می‌دهند؛ یعنی هر امر اجتماعی عینی در بینادهنیت و در فهم‌های مشترک ما جا دارد و امکان‌پذیری، عینیت، و جنبه بیرونی پیدا کردن هر پدیده بر ایند این فهم‌های مشترک است. این امر می‌تواند تأثیر علی نیز در رفتار داشته باشد؛ یعنی اشتراک اذهان در خصوص یک امر، از آن‌جا که تقدم وجودی بر آن پدیده دارد، می‌تواند محرک و مولد رفتار خاصی از طرف آن پدیده نیز باشد (ibid: 77-90). این نوع نگرش است که به ونت اجازه می‌دهد به فهم، یعنی چگونگی تکوین یافتن و نیز به تبیین در علوم اجتماعی و بین‌المللی، یعنی ریشه‌های تحقق یک رفتار خاص باور داشته باشد.

رابطه بین تبیین (explaining) و تفهم (understanding) از دیگر موضوعات معرفت‌شناسانه است. بر اساس روش‌شناسی خردگرایی، مقوله تبیین به دنبال کشف قوانین علی حاکم بر پدیده‌هاست و خواه‌ناخواه نوعی عینی‌گرایی را در دستور کار قرار می‌دهد؛ چرا که فقط با کنترل پدیده‌ها و تبدیل کردن آن به یک شیء (object) و سلطه بر آن است که می‌توان به بررسی و سنجش آن‌ها، به‌عنوان متغیرهای مستقل یا وابسته، نایل شد و قوانین حاکم بر پدیده را استخراج کرد. طبیعی است سازه‌نگارانی که به اهمیت ایده‌ها، هنجارها، و ساختارهای معرفتی بهای بیش‌تری بدهند، به‌علت غیرقابل کنترل بودن همه جوانب پدیده اجتماعی و کمیت‌بردار نبودن آن، از امکان تبیین دور و وارد حوزه تفسیر و فهم می‌شوند. همان‌طور که گفته شد، ونت راه میانه تبیین و تفسیر را برگزیده و معتقد به کاربرد هر دو روش در هر دو حوزه علوم طبیعی و اجتماعی است. در نتیجه از این منظر نیز نقدهایی بر وی وارد می‌شود که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

مقوله ساختار/ کارگزار مبحث دیگری است که باید در معرفت‌شناسی سازه‌نگاران، علاوه بر بعد هستی‌شناسی، به آن توجه شود. به نظر می‌رسد پیامد معرفت‌شناسی تأکید هستی‌شناسی سازه‌نگاران بر شکل‌گیری و قوام (co-constitution) متقابل این دو این باشد که در توضیح یک پدیده یا روی داد اجتماعی نمی‌توان به یکی از آن‌ها اکتفا کرد؛ زیرا وقتی ساختار/ کارگزار به‌لحاظ هستی‌شناسی مستقل از هم تعریف نمی‌شوند، طبیعی است که در شناخت‌شناسی نیز باید این تعامل متقابل را در نظر گرفت. سازه‌نگاری بر آن است که بیش‌تر به چگونگی رابطه میان آن‌ها بپردازد تا چرایی و علت این رابطه (ibid: 165-166). در بحث دانش و ارزش و رابطه این دو نیز ونت، با تأثیرپذیری از اثبات‌گرایان، به سمت علم‌گرایی و شناخت فارغ از ارزش‌داوری متمایل است. او نیز مانند اثبات‌گرایان معتقد است فقط یک تبیین درست از پدیده‌ها وجود دارد. به نظر وی، تبیین و تحلیل ما از پدیده‌ها و وجود آن‌ها منفک و مستقل از یکدیگرند. ونت بر این فرض است که نه تنها توصیف ما

و ماهیت چیزها از هم مستقل هستند، بلکه بین توصیف چیزها و چهارچوب‌های استنباط نیز استقلال وجود دارد. در ادامه مقاله اشکالات این تحلیل نیز بررسی خواهد شد.

۴. دستاوردها و کاستی‌های مفصل‌بندی نظری ونت

بسیاری از استدلال‌های ونت نظیر طرف‌داری از اثبات‌گرایی، برداشت وی از هویت، رویکرد غایت‌گرایانه در خصوص فرجام سیاست بین‌الملل، رابطه نیروهای مادی و معنوی در سامان فکری و قلمرو هریک در تحلیل، و چگونگی ایفای نقش فرهنگ در سیاست بین‌الملل از جمله مواردی هستند که با آن‌که از نقاط قوت نظریه وی محسوب می‌شوند، اما به برخی ضعف‌ها و کاستی‌ها در مفصل‌بندی تئوریک وی از سیاست بین‌الملل نیز منجر شده‌اند. در کل سه محور اصلی یا سه چالش بنیادین فراروی ونت، در تلاش برای گام گذاشتن به ورای جدال فرانظری بین خردگرایی و انعکاس‌گرایی، عبارت‌اند از: ۱. فقدان موفقیت در تطبیق سازه‌انگاری با علم یا امتناع سازگاری این دو با یکدیگر بر خلاف ادعای وی؛ ۲. امتناع از اتخاذ رویکرد میانه ورای دو پارادایم یادشده در شرایطی که بین آن‌ها گسست رادیکال^۶ وجود دارد؛ و ۳. امتناع از صورت‌بندی یک نظریه کلان در شرایط جهانی شدن یا به عبارتی بی‌توجهی به روندها و روی‌دادهای حاصل از جهانی شدن که عصر پایان فراروایت‌ها، نظریه‌های کلان، و تعمیم‌های فرازمانی و مکانی را تحقق بخشیده است. در ادامه مقاله پویش فکری ونت را بر اساس این چالش‌ها نقد و ارزیابی می‌کنیم.

۱.۴ هستی‌شناسی کم‌عمق ونت

با آن‌که مبانی فرانظری ونت، از جنبه هستی‌شناسی مبتنی بر برساختگی (constructed) دنیای اجتماعی و سیاسی، سنخیت و نزدیکی ره‌یافت او را با مفروضات پارادایم انعکاس‌گرایی نشان می‌دهد، ولی انقلابی اساسی در حوزه هستی‌شناسی روابط بین‌الملل ایجاد نکرده و در ارائه راه‌بردی میانه یا نظریه‌ای جدید در این زمینه چندان موفق نبوده است. اگرچه وی یک هستی‌شناسی کم‌عمق ذهنی (subjective ontology) را وارد بحث می‌کند، اما از تعمیق هرمنوتیکی رویکرد خود، به شکلی که نظریات انتقادی و پسامدرن مطرح می‌کنند، خودداری می‌کند (Behnke, 2006: 49)؛ به‌طوری که وضعیت طبیعی اجتماعی (social state of nature) یا وضعیت آنارشی، به‌منزله شرایطی شبه‌طبیعی که دولت‌ها منافع خود را در آن تعقیب می‌کنند، هم‌چنان به‌عنوان تم اصلی در مبانی هستی‌شناسی ونت

باقی می‌ماند و وی در این زمینه فاصله قابل توجهی از مفهوم‌سازی والتز نمی‌گیرد. در دستگاه فکری ونت، مسئله کارگزاری دولت و نحوه ارتباط قوام‌بخش آن با ساختار سیستم بین‌الملل هم‌چنان به‌عنوان مشکل مشاهده می‌شود. از نظر ونت، دولت‌ها دولت هستند و سیاست تنها زمانی شروع می‌شود که آن‌ها هویت بیرونی خود را به مذاکره می‌گذارند.

تعلق خاطر هستی‌شناسانه ونت به محوریت دولت‌ها در سیاست بین‌الملل، به‌منزله نهاد سیاسی برتر در تدارک نظم و امنیت، باعث شده است که برنامه تحقیقاتی وی توانایی چندانی برای پوشش دادن تحولات تاریخی نوظهور نداشته باشد. بی‌توجهی به نقش بازیگران غیردولتی، غفلت از تحولات جهانی شدن و تأثیرات آن در تغییر ماهیت و کارکرد دولت‌ها، شکل‌گیری اقتصاد سیاسی جهانی (global political economy)، و تغییر و تحول در نظام داخلی دولت‌ها و احتمال تأثیر آن در تعاملات بیرونی آنان از تبعات تقلیل‌گرایی هستی‌شناسی هستند که در مفهوم‌سازی وی از کارگزاران سیاست بین‌المللی و مرزهای آن مطرح نمی‌شوند. واقعیت آن است که جهانی شدن اقتصاد و بین‌المللی شدن دولت به‌طور بنیادین مجموعه تغییراتی را به بار آورده است که اولین پیامد آن درهم تیدگی مرزهای داخلی و خارجی، درون و بیرون، خصوصی و عمومی، و دولتی و غیردولتی است. نگاهی به آثار کسانی چون بیلینس (Baylins et al., 2001)، استرنج (Strange, 2004)، و کاکس (Cox, 2000) به‌خوبی این تحول را در چهارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل نشان می‌دهد. در حالی که ونت نه‌تنها به این تغییرات و تأثیر آن در تحول مفاهیم، روندها، و روی دادهای بین‌المللی توجهی نمی‌کند، بلکه هم‌چنان دچار همان چیزهایی است که تلاش می‌کند از آن‌ها خلاص شود؛ یعنی دوانگاری حاکم بر فلسفه اثبات‌گرای مدرن در زمینه رابطه بین عین/ ذهن، آنارشی/ نظم، تبیین/ تفسیر، هستی‌شناسی/ معرفت‌شناسی، تکوین/ علیت، ساختار/ کارگزار، واقع‌گرایی/ پسامدرنیسم.

از تجزیه و تحلیل استدلال‌های ونت به‌خوبی می‌توان دریافت مادامی که وی هویت پیشااجتماعی دولت و تلقی از آن، به‌عنوان موجودی خودسازمان‌بخش، را پیش فرض می‌گیرد؛ ماده‌گرایی را بر معناگرایی و هستی‌شناسی را بر معرفت‌شناسی مقدم می‌داند. به‌رسمیت شناختن هویت پیکروار برای دولت (corporate identity)، مانند بسیاری از موجودات دیگر، و سخن گفتن از نیازهای از پیش موجود آن نشان‌دهنده مسبوق بودن داخل بر خارج و در نتیجه، اهمیت درجه دوم و ثانویه سیستم در قیاس با واحدهای آن در تلقی ونت است؛ زیرا چنان‌که او می‌گوید: سیستم بدون دولت‌ها قابلیت وجودی نمی‌یابد، همان‌طور که جامعه بدون افراد معنا ندارد. ونت معتقد است که دولت‌ها، چه ما بخواهیم و

چه نخواهیم، وجود دارند و دارای یک‌سری نیازهای مشترک هستند که می‌تواند بر تصور و تعریف آن‌ها از هویت اولیه خود به‌یک‌سان تأثیر بگذارد. براینکه این مهم، تقدم ماتریالیسم بر ایدئالیسم و تلقی از هنجارها و ایده‌ها به‌عنوان تمه‌ ماتریالیسم (rump materialism) خواهد بود که گرچه برای تبیین رفتار دولت‌ها مهم‌اند، اما تعیین‌کننده همه چیز نیستند.

نکته دیگر این‌که در هستی‌شناسی ونت تعریف واحدی از سیستم وجود ندارد. در نگاه اول وی تلقی والتز از سیستم را، به‌مثابه تجمیع دولت‌هایی که در تعامل با یک‌دیگرند، می‌پذیرد و همان‌طور که گفته شد، در این بعد نگاه طبیعت‌گرایانه و فردگرایانه به سیستم، با آن‌که مفهوم تعامل را وارد مفصل‌بندی خود می‌کند، هم‌چنان در تحلیل وی باقی می‌ماند. ونت در فصل چهارم کتاب خود تعریف دیگری از سیستم را، به‌مثابه ترکیبی از نیروهای مادی و معنوی و منافع، ارائه می‌دهد. در فصل ششم نیز به پیوند سیستم با فرهنگ و تداخل این دو با یک‌دیگر می‌پردازد. در حالی که ساختارهای اجتماعی را نمی‌توان هم‌سان با فرهنگ تلقی کرد، چراکه فرهنگ بسیار فراگیرتر و متمایز از ساختار است. فرهنگ می‌تواند میزبان و محمل ساختارهای متفاوتی باشد. نکته دیگر این‌که، بر خلاف ساده‌سازی ونت، تعریف ساختارهای اجتماعی بر حسب فرهنگ نیز کماکان محل بحث و مجادله است.

ایراد دیگری که بر هستی‌شناسی ونت وارد است به تعریف و تلقی سطحی و تنگ‌نظرانه (narrow) وی از فرهنگ برمی‌گردد. در سامان فکری ونت، هر رفتار بیرونی بازبگرا در هر لحظه با سطحی از درونی شدن هنجارها سنجیده و در قالب فرهنگی خاص اعم از نوع هابزی، لاک، یا کانتی آن تعریف می‌شود (Wendt, 1999: 260, 261, 279, 298)؛ در حالی که بروز یک رفتار یا ارسال یک سیگنال خاص از سوی یک دولت ممکن است اساساً ربطی به هویت و ارزش‌های درونی آن نداشته باشد. برای مثال، بر اساس تحلیل ونت، یک دولت فرصت طلب که با انگیزه سواری مجانی (free riding) یا منافع آنی به یک سیستم امنیتی می‌پیوندد تا زمان بخرد و یا زیرساخت‌های نظامی خود را تجهیز کند، ممکن است در قالب آنارشی لاک قرار بگیرد و رفتارهایش همکاری‌جویانه تعبیر شود؛ یعنی دولتی که میلی به کاربرد زر و نیروی نظامی برای دستیابی به اهداف خود ندارد.

ونت هر دانش مشترکی را بین دو طرف به‌مثابه فرهنگ تعریف می‌کند (Copeland, 2006: 17)؛ در حالی که این تصور از فرهنگ ارزش و کارکرد تحلیلی چندانی ندارد و هر چیزی را در بر می‌گیرد و هیچ چیز را شامل نمی‌شود؛ یعنی فرهنگ هیچ چیز و همه چیز. این موضوع به یک کاستی دیگر در هستی‌شناسی ونت منتهی می‌شود: این‌که آنارشی، صرف نظر از نوع

فرهنگ حاکم، محدودیت‌هایی را به‌واسطه نیت دولت‌ها بر رفتار بازیگران اعمال می‌کند. بدین معنا که تغییر و تحولات داخلی دولت‌ها نظیر روی کار آمدن رهبران ستیزه‌جو، تغییر در توانمندی یک بازیگر، وقوع انقلاب، و مانند آن می‌تواند نیت و رفتار آینده یک دولت را در پرده ابهام فرو برد و الگوی تعامل وی را دچار تحول کند. بنابراین، بر خلاف برداشت ونت، عوامل متعدد و متنوعی ورای تعاملات دولت‌ها با یک‌دیگر بر تعریف آن‌ها از خود و دیگری تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب، روشن نبودن تکلیف موضوعاتی مانند این‌که رفتار همکاری جویانه یک بازیگر حاصل درونی شدن هنجارهای فرهنگ کانتی در وی باشد، یا به‌علت از دست ندادن منافع آنی مطابق با فرهنگ لاکسی، و یا ناشی از زور و اجبار در فرهنگ هابزی باعث می‌شود که بی‌اعتمادی ناشی از ابهام در نیت بازیگران و اقدامات آتی آنان هم‌چنان در دستگاه فرانظری ونت حل نشده باقی بماند.

اشکال دیگری که در هستی‌شناسی ونت مشاهده می‌شود این است که نظریه وی در برخی جهات شکل کاریکاتورگونه‌ای پیدا می‌کند و در برخی مواقع تقلیل‌گرایانه عمل می‌کند. برای مثال، تقریباً از ابتدا تا انتهای کتاب وی این مسئله که آیا دولت‌ها از یک‌دیگر تنفر دارند، به هم احترام می‌گذارند یا هم‌دیگر را دوست دارند ادامه می‌یابد و همه روندها و روی‌دادهای سیاست بین‌الملل، به‌ویژه در بحث همکاری و منازعه، تا حد این رویکرد انسان‌گرایانه (anthropomorphic) ونت نسبت به دولت‌ها و ذهنیات آن‌ها تقلیل می‌یابد. حال آن‌که مسائل و پیش‌شرط‌های مختلفی در بحث همکاری و منازعه وجود دارد که ممکن است بر اساس رویکرد ونت قابل فهم نباشد. بر اساس آمارهای سال ۲۰۰۰، تنها ۲ مورد از ۲۷ منازعه مسلحانه عمده در سال ۱۹۹۹ مربوط به جنگ‌های بین‌دولتی بوده و بقیه در درون دولت‌ها اتفاق افتاده است (Behnke, 2006: 32). در خصوص همکاری‌های بین‌المللی نیز همین قضیه صادق است. در حال حاضر بسیاری از ساختارهای فراملی حکم‌رانی نظیر اتحادیه اروپا در حال شکل‌گیری است که مطالعه تطور و تکامل آن‌ها تنها از طریق تمرکز بر نیت و اراده دولت‌های عضو ممکن نیست. لذا تصور سنتی از ساختار سیستم و محدود کردن همه تحولات آن به این‌که دولت‌ها به هم‌دیگر احترام می‌گذارند یا از هم تنفر دارند منجر به تحلیلی نارسا درباره مکانیسم اعمال و بازتولید قدرت، کاربرد خشونت و اشکال آن، و نیروهای تأثیرگذار در فرایند هم‌گرایی و واگرایی در سیاست بین‌الملل در سامان فکری ونت شده است. از این رو، می‌توان ادعا کرد که نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل ونت و کتاب وی در مورد آن بخش از سیاست بین‌الملل که با ساختاری متفاوت از چشم‌انداز انگلو-آمریکن روبه‌روست، چیز زیادی به ما نمی‌گوید.

۲.۴ پارادوکس‌های معرفت‌شناسی ونت

ونت تعلق خاطر خود به علم‌گرایی (scientism) را در جریان اصلی، با طرح این مدعا که رویکرد وی مبتنی بر واقع‌گرایی علمی است، آشکارا ابراز می‌کند. ونت، به‌رغم اذعان به وجود تفاوت هستی‌شناسی بین موضوعات طبیعی و اجتماعی، از ایده وحدت علوم طرف‌داری می‌کند. اصرار بر تسری تبیین علی به عرصه علوم اجتماعی، آن‌گونه که طرف‌داران ایده وحدت علوم می‌گویند، یکی از ایرادات معرفت‌شناسی ونت است و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا هر تبیینی ضرورتاً باید علی باشد؟ و در این صورت تبیین به اصطلاح ایدئالیستی ونت از پدیده‌ها و تلقی وی از باورهای مشترک، به‌عنوان متغیر علی که به کنش دولت‌ها معنا می‌دهد، چگونه قابل مفهوم‌سازی است؟ تناقض نظریه ونت زمانی آشکار می‌شود که وی نمی‌تواند بین تمایل به ارائه یک نظریه کلی یا کلان‌نگر و رویکرد فردگرایی نهفته در واقع‌گرایی علمی خود سازگاری ایجاد کند. بر اساس مفروض فردگرایی روش‌شناختی یا تعهد فردگرایانه روش‌شناختی به علم، فهم مشترک میان کنشگران حاصل تجمیع ایده‌های موجود نزد تک‌تک افراد یا دولت‌هاست. این تصور با دغدغه ونت در دستیابی به نظریه کل‌گرا، که هم‌زمان مبتنی بر واقع‌گرایی علمی نیز باشد، سازگار نیست و یک توهم است.

به‌نظر بسیاری از منتقدان اگر کانون هستی‌شناسی سازه‌انگاری را ایده‌ها و هنجارها و نقش آن‌ها در ساخت واقعیت بدانیم، طبیعی است که رویکرد تبیینی و اثبات‌گرایانه نمی‌تواند آن رویکرد معرفت‌شناسانه‌ای باشد که قادر به سنجش این مقوله‌هاست؛ زیرا اساس اثبات‌گرایی بر تفکیک عینی و ذهن، واقعیت از هنجار، و تعمیم‌های فراتاریخی استوار است؛ در حالی که فهم هنجارها و بینادهنیت‌ها نیازمند اتخاذ ره‌یافتی زمینه‌مند و زمانمند است و فقط از عهده رویکردهای تفسیرگرا، تأویلی، و هرمنوتیک برمی‌آید. بر اساس رویکرد پسااثبات‌گرایی عوامل مادی و دنیای عینی کنش‌گر، بر خلاف تلقی اثبات‌گراها و حتی ونت که معتقد به تبیین علی این قسمت از روابط اجتماعی است، چیزی جدا از زمینه هنجاری و ارزشی او نیست و معنادار بودن کنش کنشگر در زیست‌جهان وی در پیوند متقابل با سایر پدیده‌ها و رویدادها قابل تصور است؛ یعنی چیزی که هوسرل از آن به‌عنوان هستی زیست‌شده انسان (being-in-the-world) یاد می‌کند. هستی انسان را در برگرفته است و متقابلاً به‌گونه‌ای بر او پدیدار می‌شود. براین‌د این وضعیت غیرقابل تفکیک بودن سوژه از جهان زیست خود است (دانش‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۱۳-۱۱۴).

پرسش دیگر فراروی ونت این است که: تا چه اندازه واقع‌گرایی و سازه‌انگاری در حوزه معرفت‌شناسی می‌توانند با هم سازگار باشند؟ مطابق رویکرد فرانظری ونت، جهانی مستقل از ذهن و زبان فرد مشاهده‌گر وجود دارد و واقع‌گرایی علمی مد نظر او به این جهان ارجاع می‌دهد، حتی اگر این جهان قابل مشاهده نباشد. از نظر ونت مادامی که واقع‌گرایی بتواند ایرادات پسامدرن‌ها را درباره اهمیت ایده‌ها برطرف کند، بر آن برتری دارد؛ زیرا واقع‌گرایی اغراق و زیاده‌روی بیش از حد پسامدرنیسم را در زمینه محدودیت‌های بی‌طرفی علمی در سیاست بین‌الملل ندارد (Behnke, 2006: 32). واقعیت آن است که در این مفصل‌بندی تمایل ذات‌گرایانه (essentialist) ونت در تبیین سرشت کارگزاران سیاست بین‌الملل، یعنی دولت‌ها، قابل انکار نیست. تالی منطقی این تحلیل خواه ناخواه ونت را به نوعی قیاس بیولوژیکی بین موجودات زنده و نظم اجتماعی حاکم بر سیاست بین‌الملل کشانده و به همین علت است که وی به کاربرد هر دو نوع تبیین علی و تکوینی و ایده وحدت روش در هر دو حوزه اعتقاد دارد. حال آن‌که در مورد دنیای اجتماعی با وضعیت پیچیده‌تری مواجهیم که صرفاً با تمرکز بر ظواهر پدیده‌ها قابل فهم نیست؛ زیرا اساساً امکان رسیدن به علم، به معنایی که در واقع‌گرایی علمی دنبال می‌شود، وجود ندارد.

نکته دیگر این‌که بر خلاف ادعای ونت، تبیین و توصیف پدیده‌ها در خلأ اتفاق نمی‌افتد. تبیین درباره چیزهاست و چیزها، خواه طبیعی یا اجتماعی، معنایی در خود ندارند چراکه همواره از منظری به واقعیت وجودی آن‌ها نگریسته می‌شود. از این رو توصیف نه تنها بی‌طرفانه نیست، بلکه همه انواع کردارهای اجتماعی و علایق را دربر می‌گیرد. در واقع استنباط، نام‌ها، و فرایند نظریه‌پردازی خود بخشی از شکل‌گیری و تکوین واقعیت است. بر خلاف دیدگاه ونت مبنی بر این‌که دولت‌ها صرف نظر از داوری و قضاوت ما وجود دارند، مسئله انکار وجود شیء یا پدیده نیست؛ بلکه شناخت پیدا کردن از آن و آن را تحت نظم و توصیفی خاص درآوردن است که به آن معنا می‌بخشد. مفروض گرفتن برخی مبانی هستی‌شناسی، نظیر هویت پیکروار دولت، و آن را به‌مثابه موجودی خودسازمان‌بخش تلقی کردن باعث می‌شود که ونت بر چگونگی دستیابی به شناخت از جهان اجتماعی تکوین‌یافته سرپوش بگذارد. در دستگاه فلسفی - منطقی ونت پاسخی برای این پرسش که مرزهای این جهان اجتماعی و قلمرو هر یک از نیروهای مادی و معنایی شکل‌دهنده به آن کجاست؟ وجود ندارد.

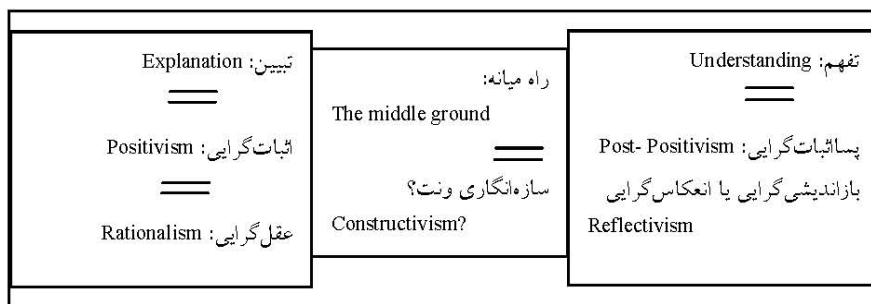
می‌توان ادعا کرد که ونت، برای فرار از دوانگاری هستی‌شناسانه بین ماده/ معنا، عین/ ذهن، و مقولاتی از این قبیل همه موارد را لحاظ می‌کند، اما پاسخی برای این پرسش که

هر کدام به چه مقدار؟ ندارد. تلقی ونت از دولت، به‌عنوان بازیگر اصلی در جهان اجتماعی، و ترسیم مرزهای سیاست بین‌الملل در قالب کنشگری آن باعث می‌شود که چهارچوب رویکرد معرفت‌شناسی وی نتواند ترسیم چندان دقیقی از بازیگران، قواعد بازی، چگونگی تولید و بازتولید سیستم، و عملکرد آن ارائه دهد. بنابراین، بدین علت است که می‌توان گفت بخش عمده‌ای از پویش معرفت‌شناسانه ونت در سطح پیشاتجربی (pre-empirical) و فرانظری (meta-theoretical) باقی می‌ماند و تغییرات ناشی از جهانی شدن و زیر سؤال رفتن کلان‌روایت‌ها و نظریه‌های کلان را تئوریزه نمی‌کند، بلکه به‌زعم خویش به‌دنبال ارائه پاسخ نهایی و راه درست در قالب نظریه کلان دیگری برای پایان دادن به مناظره کنونی است.

مقوله دیگر این که سطح همکاری و منازعات را به درجه درونی شدن هنجارها نسبت دادن، آن‌طور که در رویکرد ونت مطرح است، باعث طرح گزاره‌های ابطال‌ناپذیر می‌شود؛ زیرا بر اساس رویکرد معرفت‌شناسی و روش‌شناسی وی، رفتارهای ستیزه‌جویانه یک بازیگر بر اساس فرهنگ‌های بازی تبیین می‌شود و هر گاه میل به همکاری در روابط دو یا چند بازیگر بیش‌تر باشد، وی آن را بر اساس گسترش فرهنگ لاکسی و کانتی تئوریزه می‌کند، در حالی که اثبات یا رد این گزاره‌ها چندان میسر نیست. به‌علاوه، در نظر گرفتن ترتب زمانی و مکانی برای حاکم شدن این فرهنگ‌ها در روابط بین‌الملل، آن‌طور که ونت ادعا می‌کند، دقیق نیست و در مناطق مختلف مصادیقی از هر سه نوع رفتار خصمانه، رقابتی، و دوستانه به‌طور هم‌زمان قابل مشاهده است که بالتبع ریشه در عوامل متعدد و متنوعی دارد. در مجموع، منوط دانستن کیفیت روابط بین دو بازیگر به حاکم شدن ایده‌های جدید و تحولات هویتی آنان به‌لحاظ معرفت‌شناسی قابل تأیید یا رد نیست.

نکته دیگر این که اگر بپذیریم در طی دهه‌های اخیر نظام بین‌الملل بیش‌تر به سمت همکاری و دوری از منازعه سوق یافته است، دستگاه نظری ونت امکانات چندانی برای پاسخ به این پرسش فراروی ما قرار نمی‌دهد که آیا این تحول نشانه درونی شدن هنجارهای همکاری‌جویانه، دگرخواهانه، و تکامل سیاست بین‌الملل است، یا براینند تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و نگرانی دولت‌ها از هزینه زیاد کاربرد آن، یا براینند زور و اجبار قدرت‌های بزرگ در حفظ سیستم، و یا ناشی از الزامات عصر وابستگی متقابل و تجارت جهانی است؟ چه‌بسا که این تحول کم‌تر به میزان درونی شدن هنجارها و بیش‌تر به متغیرهای یادشده مرتبط باشد. لذا این که فرایند بیرونی باعث تغییر و تحول هویت و منافع دولت‌ها به سمت واحدهای صلح‌جو شده است یا متغیرهای دیگری دخیل هستند نیز از معماهای فراروی ونت است که چندان به آن نمی‌پردازد. به‌علاوه مادامی که بتوان بخش

پیشااجتماعی هویت دولت یا متغیرهای دیگری مثل زور و اجبار، منافع آنی، و هزینه ناشی از کاربرد متقابل سلاح‌های هسته‌ای را در تحلیل علت همکاری دو بازیگر با هم لحاظ کرد، بحث ونت در خصوص تأثیرات علی‌هنجارها و ایده‌ها از دستور کار تحلیلی خارج می‌شود. در مجموع، تطور مناظرات معرفت‌شناسانه روابط بین‌الملل را می‌توان در قالب مدل زیر تبیین کرد:



۵. نتیجه‌گیری

وضعیت کنونی حاکم بر جهان را چه با عینک خوش‌بینانه فرانسویس فوکویاما (F. Fukuyama)، مبنی بر پایان تاریخ و حاکم شدن ارزش‌های لیبرال دموکراسی، نظاره کنیم و چه با بدبینی مبتنی بر برخورد تمدن‌ها و فرهنگ‌های ساموئل هانتینگتون (S. Huntington) تماشاگر باشیم، در هر حال آن‌چه اهمیت ویژه‌ای یافته این نکته است که در دنیای امروز و با جهانی شدن مدرنیته، این فرهنگ و ارزش‌های جهان مدرن است که خود را از طریق فناوری اطلاعات و ارتباطات به دیگر جوامع عرضه کرده است. بنابراین بر اساس مفروضات مشترک دو رویکرد یادشده و بسیاری دیگر از نظریات روابط بین‌الملل می‌توان به اهمیت نقش ارزش‌ها و هنجارها در تعریف هویت، امنیت، و قدرت دولت‌ها پی برد. طبیعی است که شناخت و مفهوم‌سازی این مؤلفه‌ها از عهده نظریاتی برمی‌آید که از نقش آن‌ها غفلت نکرده و آن‌ها را در حاشیه قرار نداده باشند.

واقعیت آن است که سازه‌انگاری ونت، از نظر اتخاذ رویکردهای پیچیده و میان‌رشته‌ای و لحاظ کردن عناصر یادشده در تحلیل، یک نقطه عطف و شروع خوب محسوب می‌شود، هرچند که پویای فکری وی را نمی‌توان به‌مثابه کلام آخر در جریان نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل محسوب کرد. اگرچه تکاپوی ونت نتوانسته است نقطه پایانی بر جدال‌های نظری و فرانظری روابط بین‌الملل بگذارد، اما سازه‌انگاری وی نشان می‌دهد که آنارشی و توزیع

قدرت منطق خاصی ندارد. علاوه بر این، نظریه ونت با تمرکز بر فرایند تاریخی به‌درستی نشان می‌دهد که چگونه گذشته در شیوه فهم بازیگر از آینده و شکل‌دهی آن تأثیرگذار است. با این حال، رویکرد وی معمای امنیت حاکم بر روابط دولت‌ها را حل نمی‌کند و درباره نیت آینده دولت‌ها، عوامل مؤثر در ثبات یا تغییر این نیت، و گذار از معمای امنیت چیزی نمی‌گوید. اگر واقع‌گرایی والتز بسیار مادی‌گرا عمل می‌کند، ونت نیز متقابلاً همه چیز را به فرهنگ تقلیل می‌دهد. به‌نظر می‌رسد ناهمواری‌های فراروی ونت در گشودن راه میانه بسیار جدی است و ابزارهای وی در پیمودن این راه در بسیاری از حوزه‌ها نظیر رابطه بین نیروهای مادی و معنوی، داخل و خارج، علم و سازه‌انگاری، جهانی شدن، و امکان یا امتناع دستیابی به نظریه کلان انعطاف لازم را ندارد. در نتیجه با آن‌که ونت را باید آغازگر راهی جدید در فرایند نظریه‌پردازی در عرصه روابط بین‌الملل تلقی کرد، اما بر اساس یافته‌های مقاله حاضر تاکنون انقلاب پارادایمیک یا گسست معرفتی خاصی، که از پوشش فکری وی تأثیر گرفته باشد، در این حوزه رخ نداده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه نقشه تئوریک رشته روابط بین‌الملل ← دانش‌نیا، ۱۳۸۴.
۲. ترجمه‌های دیگر این اصطلاح عبارت‌اند از: سازنده‌انگاری، سازه‌گرایی، برساخته‌گرایی، ساخت‌گرایی، و تکوین‌گرایی.
۳. این مهم در مقاله دیگری با عنوان «بنیان‌های فلسفی سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل» به قلم نگارنده در دست چاپ است.
۴. هیلاری پاتنام (H. Putnam) سازه‌انگاری ونت را در رده واقع‌گرایان با ظاهری انسانی یا کنیه بنیان‌گرایان قرار می‌دهد (رنگر، ۱۳۸۲: ۳۶۷).
۵. بحث contextualism را، که در فارسی به زمینه‌گرایی ترجمه می‌شود، از مقاله‌ای به قلم تامپسون (S. Thompson) اقتباس کرده‌ام. وی معتقد است در فلسفه سیاسی معاصر غرب سه دیدگاه معرفت‌شناسانه فوق وجود دارد و زمینه‌گرایی، بر خلاف دو جریان رقیب، درصدد ارائه راه میانه یا سومی است که هم بنیان‌گرایی افراطی در رویکرد ذات‌گرایان را قبول ندارد و هم خصلت شالوده‌شکنانه و علم‌گریزانه ضد بنیان‌گرایان را در کل نمی‌پذیرد، بلکه امکان حصول به علم و شناخت را در بستر (context) خاص و مشخص بررسی می‌کند. به‌نظر می‌رسد بتوان موضع معرفت‌شناسانه ونت را با زمینه‌گرایی تطابق داد. برای آگاهی بیش‌تر ← تامپسون، ۱۳۷۶.
۶. در خصوص گسست رادیکال بین دو پارادایم ← دانش‌نیا، ۱۳۸۷.

منابع

- تامپسون، سیمون (۱۳۷۶). «پسانتجددگرایی، بنیان‌گرایی، و زمینه‌گرایی»، ترجمه سیدعلی‌رضا حسینی بهشتی، مدرس علوم انسانی، ش ۴.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۷). «مناظره چهارم: گسست پارادایمیک در حوزه نظری روابط بین‌الملل»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، ش ۲.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۴). «ارزیابی نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل: بررسی موردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اقتصادی - سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی.
- رنگر، ان. جی. (۱۳۸۲). «روابط بین‌الملل، نظریه سیاسی، و مسئله نظم جهانی فراسوی نظریه روابط بین‌الملل»، ترجمه لیلا سازگار، تهران: وزارت امور خارجه.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵). «تحول در نظریه پردازی روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.
- Baylis, John, Steve Smith, and Patricia Owens (eds.) (2001). *The Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations*, Oxford: Oxford University Press.
- Behnke, Andreas (2006). 'Grand Theory in the Age of its Impossibility: Contemplations on Alexander Wendt', in *Constructivism and International Relations: Alexander Wendt and his Critics*, Stefano Guzzini and Anna Leander (eds.), Oxford: Routledge.
- Copeland, Dale C. (2006). 'The Constructivist Challenge to Structural Realism: A Review Essay', in *Constructivism and International Relations: Alexander Wendt and his Critics*, Stefano Guzzini and Anna Leander (eds.), Oxford: Routledge.
- Cox, Robert W. (2000). 'Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory', in *International Relations: Critical Concepts in Political Science*, Andrew Linklater (ed.), Volume IV, London: Routledge.
- Hay Colin; (2002). *Political Analysis: A Critical Introduction*, Hampshire: Palgrave.
- Kratochwil, Friedrich (2006). 'Constructing a New Orthodoxy? Wendt's *Social Theory of International, Politics* and the Constructivist Challenge', in *Constructivism and International Relations: Alexander Wendt and his Critics*, Stefano Guzzini and Anna Leander (eds.), Oxford: Routledge.
- Schmidt, Brian C. (2002). 'On the History and Historiography of International Relations', in *Handbook of International Relations*, Walter Carlsnaes, Thomas Risse, and Elizabeth A. Simmons (eds.), London: Sage.
- Strange, Susan (2004). *States and Markets*, London: Bloomsbury Academic.
- Wendt, Alexander (1987). 'The Agent-Structure Problem in International Relations Theory', *International Organization*, Vol. 41, No. 3.
- Wendt, Alexander (1992). 'Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics', *International Organization*, Vol. 46, No. 2.
- Wendt, Alexander (1999). *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.